

بررسی جهانشمولی حقوق بشر از دیدگاه غرب و اسلام

جواد نوری^۱، فاطیما سادات ریحانی شرق^۲

^۱مقطع دکتری حقوق عمومی دپارتمان حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، ایران
^۲دانشجوی کارشناسی علوم قضایی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، ایران

چکیده

حقوق بشر به طور کلی به معنی حقوق ذاتی، قواعد اخلاقی و حقوقی جهانشمولی است که هدف آن حفظ کرامت و آزادی‌های اساسی تمام انسانهاست که صرف نظر از نژاد، جنسیت، مذهب، ملیت یا هر وضعیت دیگر از آن برخوردارند. این حقوق در اسناد بین‌المللی مهمی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۸۴) و میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر ذکر شده است. حقوق بشر از دو دیدگاه اسلام و غرب دارای یکسری شباهت‌ها و تفاوت‌هاست که شباهت‌های این دو دیدگاه تاکید بر کرامت انسان، عدالت و منع تبعیض نژادی و جنسیتی است و تفاوت آن را می‌توان عمدتاً ناشی از مبانی فلسفی، الهیاتی و فرهنگی این دو نظام فکری دانست. در این مقاله به دیدگاه‌های اسلام از حقوق بشر و همچنین غرب از این موضوع مهم پرداخته می‌شود، این دو دیدگاه از حیث منبع اصلی حقوق بشر دارای تفاوت‌های کلیدی هستند و نظریات متفاوتی را از لحاظ آزادی‌ها، نقش دین و دولت، حقوق زنان و خانواده و ... ارائه می‌دهند.

کلیدواژه: حقوق بشر، انسان، اسلام، غرب، جهانشمولی.

مقدمه

حقوق بشر، به عنوان مجموعه‌ای از حقوق ذاتی و انتقال‌ناپذیر که تمامی ابنای بشر صرفاً به دلیل انسان بودن سزاوار برخورداری از آن هستند، در دوران معبد به ستون فقرات اخلاقی جامعه جهانی تبدیل شده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸)، که متأثر از فلسفه اخلاقی و لیبرال غرب پس از جنگ جهانی دوم تدوین شد، ادعای جهانشمولی (Universality) دارد؛ بدین معنا که این حقوق فارغ از فرهنگ، مذهب، ملیت یا جنسیت، شامل تمامی انسان‌ها می‌شود. با این حال، این ادعای جهانشمولی از بدو تولد تا کنون با پرسش‌ها، چالش‌ها و بازخوانی‌های جدی مواجه بوده است. یکی از عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین این چالش‌ها، بررسی نسبت میان حقوق بشر جهانشمول و نظام‌های فکری و ارزشی تمدن‌های مختلف، به ویژه تمدن اسلامی است. برخی منتقدان، به ویژه از منظر پسااستعماری و نسبیت‌گرایی فرهنگی، اعلامیه جهانی حقوق بشر را محصولی غربی می‌دانند که ارزش‌های خاص لیبرال-سکولار غرب را به عنوان هنجاری جهانی تحمیل می‌کند. در این میان، جهان اسلام به عنوان تمدنی کهن با نظام حقوقی و ارزشی مستقل و ریشه‌دار، عرصه مهمی برای آزمون این ادعای جهانشمولی است. دیدگاه اسلامی در قبال حقوق بشر، خود مبتنی بر دو منبع اصیل شریعت (قرآن و سنت) و فقه است که مفاهیمی چون کرامت انسانی، عدالت، امر به معروف و نهی از منکر و تکلیف‌محوری را در کانون خود قرار می‌دهد. این نگاه در موارد بسیاری مانند حق حیات، حق دادخواهی عادلانه و احترام به والدین با نگاه غربی هم‌خوانی و هم‌پوشانی دارد. اما در مواضعی کلیدی همچون آزادی مذهب (به ویژه حق ارتداد)، برابری جنسیتی (در ارث، شهادت و دیه) و رابطه میان دین و دولت، امکان گفت‌وگو و حتی تقابل میان این دو پارادایم به چشم می‌خورد.

این مقاله در پی آن است تا با رویکردی تطبیقی-تحلیلی، به بررسی این پرسش اساسی بپردازد که: «ادعای جهانشمولی حقوق بشر از دیدگاه غرب تا چه میزان با مبانی حقوقی و کلامی اسلام سازگاری دارد و امکان هم‌زیستی یا تقریب این دو گفتمان در چارچوبی بین‌فرهنگی چگونه فراهم می‌شود؟ برای پاسخ به این پرسش، مقاله حاضر ابتدا مبانی فلسفی و تاریخی حقوق بشر غربی را مورد واکاوی قرار می‌دهد. سپس، به بررسی مبانی انسان‌شناختی و حقوقی اسلام در زمینه حقوق انسان‌ها می‌پردازد. در ادامه، با تمرکز بر چند مورد مطالعاتی مشخص مانند آزادی بیان و آزادی مذهب، به تحلیل نقاط اشتراک و افتراق این دو دیدگاه پرداخته و در نهایت، امکان‌سنجی ارائه قرائتی از حقوق بشر که هم از دل سنت اسلامی برآمده باشد و هم با استانداردهای بین‌المللی گفت‌وگو کند، مورد بحث قرار خواهد گرفت. در نهایت هدف نهایی این مقاله نه رد یک‌سوگرانه جهانشمولی و نه قبول بی‌قید و شرط نسبیت فرهنگی، بلکه کاوشی برای یافتن «جهانشمولی گفت‌وگومحور» است که در آن، فرهنگ‌های مختلف بتوانند از منظری برابر در بازتعریف و غنی‌سازی مفهوم حقوق بشر مشارکت کنند.

فصل اول: بیان مفاهیم

بند اول: حقوق بشر

حقوق جهانی بشر به مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌های اساسی، جهانشمول و غیرقابل انتقالی اطلاق می‌شود که برای تمام انسانها در هر نقطه‌ای از جهان به رسمیت شناخته شده است. این حقوق بر اساس کرامت ذاتی انسانها تعریف شده و شامل حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌باشد. این حقوق در اسناد بین‌المللی متعددی به رسمیت شناخته شده‌اند و ضمانت اجرای آنها توسط نظام‌های حقوقی ملی و بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته است. مشخصات کلیدی حقوق در تعریف دیگر از سوی سازمان ملل متحد اینگونه آمده است که تعاریف حقوق جهانی بشر طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید، تمام افراد حق دارند از تمام حقوق و آزادی‌های مندرج در این اعلامیه برخوردار شوند، بدون هیچگونه تمایزی از جمله نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا غیر سیاسی، ملیت یا وضعیت اجتماعی (سازمان ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸) اما در بسیاری از کشورها، حقوق بشر در قوانین اساسی و عادی آنها گنجانده شده است. به عنوان مثال، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حقوق بشر به عنوان یکی از اصول بنیادین مورد تأکید قرار گرفته است. (رئیس، محمد، حقوق بشر در قانون اساسی جمهوری اسلامی

ایران ۱۴۰۰). در تعریفی دیگر، حقوق بشر از دیدگاه جامعه شناسی به عنوان یک مفهوم اجتماعی، به حفظ کرامت انسانی و ارتقاء برابری در جامعه کمک می‌کند و به عنوان ابزاری برای مبارزه با تبعیض و نابرابری عمل می‌کند. (نیکوکار، فرهاد، حقوق بشر و توسعه اجتماعی، ۱۳۹۷)

بند دوم: انسان

در حقوق بین‌الملل و نظام‌های حقوقی داخلی، انسان به عنوان موضوع اصلی حقوق (Human Being) شناخته می‌شود و تعریف آن براساس کرامت ذاتی، شخصیت حقوقی و برخورداری از حقوق اساسی شکل می‌گیرد. در قرآن کریم انسان را موجودی دو بُعدی (مادی و معنوی) با ویژگیهای منحصر به فرد معرفی می‌کند که هم دارای کرامت ذاتی است و هم در معرض امتحان الهی قرار دارد. انسان مسئول اعمال خود است و می‌تواند با ایمان و عمل صالح به مقام خلیفه الله برسد. انسان از منظر فلسفه و اندیشه غربی دارای تعاریف متعددی است که در طول تاریخ تحول یافته است. از مهمترین دیدگاه‌ها دیدگاه ارسطو که این چنین بیان می‌دارد "انسان حیوان ناطق است. ارسطو انسان را موجودی عاقل، اجتماعی و سیاسی می‌داند که برخلاف حیوانات از قدرت تعقل و سخنگویی برخوردار است. "من می‌اندیشم پس هستم" (دکارت، رنه، تأملات در فلسفه اولی، ۱۶۴۱) دکارت انسان را موجودی می‌داند که هویت اصلی‌اش در اندیشیدن و شک کردن است. در حقوق، انسان به عنوان "شخص طبیعی" (حقیقی) شناخته می‌شود که دارای اهلیت تمتع توانایی دارا شدن حقوق و اهلیت استیفا توانایی اجرای حقوق است. شخص طبیعی، انسانی است که موضوع حقوق و تکالیف قرار می‌گیرد و قانون او را از اشیا و حیوانات متمایز می‌کند" (دکتر کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق) انسان از لحظه تولد تا پس از مرگ موضوع حقوق و تکالیف قرار می‌گیرد و به عنوان یک سوژه حقوقی مستقل، از شخصیت حقوقی برخوردار است.

بند سوم: اسلام

اسلام آخرین و کامل‌ترین دین الهی است که از سوی خداوند متعال، پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی (ص) برای هدایت بشر به سوی سعادت دنیوی و اخروی نازل شده است. این دین بر پایه توحید (یگانه پرستی)، معاد (قیامت)، نبوت (پیامبری)، عدل الهی و امامت (در مذهب شیعه) استوار است. اسلام به معنای "تسلیم بودن" و "خضوع" در برابر اراده خداوند است و شامل سه حوزه اصلی می‌شود که شامل: اعتقادات (اصول دین مانند توحید، نبوت، معاد) احکام عملی (فروع دین مانند نماز، روزه، زکات، حج، جهاد) اخلاق اسلامی (فضائل اخلاقی مانند صداقت، عدالت، ایثار). منبع اصلی اسلام قرآن کریم است و پس از آن سنت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) (در مذهب شیعه) و همچنین اجماع و عقل به عنوان مبانی استنباط احکام دینی به کار می‌روند. همچنین اسلام به عنوان یک نظام فلسفی نیز شناخته می‌شود که به بررسی مسائل وجودی، اخلاقی و اجتماعی می‌پردازد. در این دیدگاه آموزه‌های اسلامی به عنوان راهنمایی برای رسیدن به حقیقت و کمال انسانی مطرح می‌شوند. (حکیمی، علامه، فلسفه اسلامی انتشارات صدرا، ۱۳۸۸)

بند چهارم: غرب

غرب یک مفهوم جغرافیایی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است که به مجموعه‌ای از کشورها اشاره دارد که عموماً در اروپا و آمریکای شمالی قرار دارند، اما ممکن است بر اساس تعریف، کشورهای دیگر را نیز شامل شود. غرب به عنوان یک تمدن، با این ویژگی‌ها شناخته می‌شود، (دموکراسی، فلسفه، حقوق رومی)، تأثیر مسیحیت (به ویژه کاتولیک و پروتستان) عصر روشنگری با تأکید بر عقل، علم، حقوق بشر و سکولاریسم، سرمایه‌داری و اقتصاد بازار آزاد (دیویس، نورمن، یک تاریخ، ۱۹۹۶). غرب معمولاً شامل این مناطق است، اروپای غربی و مرکزی مانند آلمان، فرانسه، بریتانیا، ایتالیا، اسپانیا، آمریکای شمالی، ایالات متحده و کانادا، استرالیا و نیوزیلند (که از نظر فرهنگی و سیاسی به غرب مرتبط هستند) هانتینگتون، ساموئل، برخورد تمدن‌ها بازسازی نظم جهانی، ۱۹۹۶)، از نظر سیاسی، غرب معمولاً به کشورهایی گفته می‌شود که دارای این ویژگی‌ها هستند، دموکراسی لیبرال دارند (مانند آمریکا، آلمان، فرانسه) عضو ناتو هستند سازمان نظامی غربی، حامی حقوق بشر و آزادی‌های فردی هستند (فرانسیس، فوکویاما، پایان تاریخ و آخرین انسان ۱۹۹۲) برخی معتقدند که غرب یک مفهوم غیردقیق است، چراکه کشورهای شرقی مانند ژاپن و کره جنوبی نیز از نظر اقتصادی و سیاسی شبیه به غرب هستند که در پاسخ می‌توان گفت

غرب بیشتر یک مفهوم فرهنگی سیاسی است تا صرفاً جغرافیایی این اصطلاح معمولاً به کشورهای دموکراتیک سرمایه دار، و متأثر از تمدن اروپایی اشاره دارد.

بند پنجم: جهانشمولی

جهانشمولی به این معناست که برخی اصول ها، ارزش ها، یا هنجارها فارغ از زمان، مکان و فرهنگ، برای همه انسان ها معتبر و الزامی هستند. این مفهوم در حوزه های مختلفی مثل فلسفه اخلاق، حقوق بشر، دین و علوم سیاسی کاربرد دارد. از مهمترین ویژگی های جهانشمولی می توان به این موارد اشاره کرد، فراگیر بودن آن یعنی ایده ها یا قوانین جهانشمول محدود به یک فرهنگ یا زمان خاص نیستند. مانند، ممنوعیت برده داری در حقوق بین الملل (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۴) یا (حق حیات ماده ۳)، عقلانی یا اخلاقی بودن آن، برخی فیلسوفان مثل ایمانوئل کانت معتقدند اصول جهانشمول بر پایه عقلانیت بنا شده اند (کانت، نقد عقل عملی). یعنی اخلاق جهانشمول باید مبتنی بر عقل محض باشد، نه احساسات، عادت ها یا منافع شخصی. به همین دلیل قاعده ای به نام "امر مطلق" را مطرح کرد که در آن این چنین میگوید "فقط طبق اصلی عمل کن که بتوانی هم زمان بخواهی آن اصل به قانونی جهانشمول تبدیل شود. (کانت، ایمانوئل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ۱۷۸۵) و بعد چالش بانسیب گرای فرهنگی، منتقدان مانند کلود لوی-استروس می گویند ارزش ها به زمینه فرهنگی وابسته اند و جهانشمولی ممکن است به امپریالیسم فرهنگی بینجامد (استروس، کلود لوی، ساختارگرایی و بوم شناسی). در معنای کلی جهانشمولی یعنی اعتقاد به وجود اصولی که برای همه انسان ها، در هر شرایطی، معتبرند.

فصل دوم: جهانشمولی حقوق بشر از دیدگاه اسلام

حقوق بشر در اسلام بر پایه شریعت و فطرت انسانی استوار است و برخی اصول آن با مفاهیم جهانشمول حقوق بشر همسو و برخی دیگر متمایز است. این همسو بودن و متمایز بودن را از طریق بررسی قرآن، سنت پیامبر (ص) و دیدگاه فقهای اسلامی می توان برداشت نمود. مبانی حقوق بشر در اسلام از موارد مختلفی تشکیل شده است که من جمله آن، کرامت ذاتی انسان، که صراحتاً انسان را ذاتاً کرامت مند می داند. (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) (قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۷۰) این آیه نشان می دهد که حیثیت انسانی فارغ از دین، نژاد یا جنسیت، مورد احترام است. مورد بعدی برابری انسان ها است که پیامبر اسلام (ص) در خطبه حجة الوداع می فرماید، «یا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنِّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لَأَدَمٌ وَأَدَمٌ مِنْ تَرَابٍ، (صحيح بخاری، حدیث ۶۲۱۸) این حدیث بر برابری نژادی و انسانی تأکید می کند. و مورد آخر که بر حق حیات، آزادی و امنیت تأکید دارد و آن را حرام می داند. (مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا، قرآن، سوره مائده، ۳۲) این آیه حق حیات را به صورت مطلق مطرح می کند. اسلام دارای یکسری وجه اشتراک و افتراق با جهانشمولی حقوق بشر دارد که از جمله نقاط اشتراک آن را می توان حق حیات، برابری انسان ها و... دانست (اعلامیه جهانی حقوق بشر، قرآن) و تفاوت هایی در حقوقی مانند حقوق زنان و مردان، محدودیت در آزادی بیان، مجازات های شرعی و حدی و... جهانشمولی در اصول کلی اسلام کرامت انسانی، عدالت و برابری را می پذیرد و تفاوت در جزئیات اجرایی برخی قوانین اسلامی (مثل حدود و قصاص) با تفسیر غربی حقوق بشر ناسازگارند. اسلام حقوق بشر را در چارچوب دینی تعریف می کند، نه لزوماً مطابق اعلامیه ۱۹۴۸. جهانشمولی اسلامی مبتنی بر وحی و عقل سلیم است، نه حقوق بشر سکولار. در اسلام، حقوق بشر برخاسته از فطرت انسانی است و خداوند منشأ این حقوق است، نه قراردادهای اجتماعی. کرامت انسان ذاتی است، چرا که انسان خلیفه الله بر زمین است. حقوق بشر در اسلام برخاسته از جهان بینی توحیدی و اعتقاد به کرامت ذاتی انسان است. مهم ترین مبانی نظری آن، کرامت ذاتی انسان، قرآن کریم در سوره اسراء، آیه ۷۰ می فرماید: "وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ..."، یعنی: «و همانا فرزندان آدم را گرامی داشتیم...» این آیه نشان می دهد که کرامت انسانی به صرف انسان بودن، مورد تأکید اسلام است، تساوی انسان ها پیامبر اسلام (ص) در خطبه معروف حجة الوداع فرمودند: «ای مردم، همه شما از آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد. عرب بر عجم و عجم بر عرب برتری ندارد مگر به تقوا.» این بیان پایه گذار اصل برابری انسان ها در اسلام است، مسئولیت پذیری انسان، در اسلام، انسان موجودی آزاد و مسئول معرفی شده است. در قرآن آمده: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الانسان) به این معنا که انسان در انتخاب راه خود مختار است، و این اختیار مستلزم حقوق مسئولیت هایی است. منابع حقوق بشر در اسلام، حقوق بشر اسلامی مبتنی بر منابع چهارگانه

شریعت است، قرآن کریم، سنت پیامبر (ص)، اجماع علما، عقل (در فقه شیعه)، حقوق اساسی بشر در اسلام مجموعه‌ای از حقوق اساسی را برای انسان قائل است، که مهم‌ترین آنها حق حیات (زندگی)، قتل نفس در اسلام از گناهان کبیره است. «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا... فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده: ۳۲) یعنی: «هر کس انسانی را بکشد... چنان است که گویی همه مردم را کشته است». حق آزادی، در اسلام، انسان‌ها در عقیده، انتخاب شغل و سرنوشت خود آزادند، گرچه این آزادی در چارچوب اخلاق و مصالح عمومی محدود شده است. «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: ۲۵۶) یعنی: «در دین، اکراه و اجبار نیست». حق مالکیت، اسلام، مالکیت مشروع را به رسمیت می‌شناسد و تجاوز به اموال دیگران را ممنوع می‌داند. «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (بقره: ۱۸۸). حق امنیت و حفظ حیثیت، شریعت اسلامی، ریختن آبروی دیگران، تجسس و افشای اسرار را حرام می‌داند. «وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَغْضُكُمْ بَعْضًا» (حجرات). حق عدالت، اجرای عدالت بدون تبعیض از واجبات شرعی است. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ بِالْعَدْلِ...» (نحل: ۹۰). حقوق اقلیت‌ها و غیرمسلمانان، اسلام، حقوق اقلیت‌های مذهبی را به رسمیت می‌شناسد. در فقه اسلامی، اهل ذمه (غیرمسلمانان مقیم در سرزمین اسلامی) دارای حقوقی چون امنیت، مالکیت، آزادی دینی و احترام به جان و مال هستند. مبنای حقوق بشر در اسلام: اسلام برخلاف دیدگاه غربی که حقوق بشر را نتیجه قرارداد اجتماعی یا عقلانیت بشری می‌داند، این حقوق را ذاتی، فطری و الهی می‌داند. انسان به دلیل برخورداری از کرامت ذاتی شایسته حقوقی است که توسط خداوند تضمین شده‌اند، نه حکومت‌ها. حق حیات (زندگی)، در قرآن کریم، حق حیات از مهم‌ترین حقوق انسان شمرده شده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده: ۳۲) قتل ناحق از بزرگ‌ترین جرایم تلقی می‌شود. قصاص، در عین برخورد با قاتل، برای پیشگیری و تضمین امنیت اجتماعی مشروع دانسته می‌شود. آزادی، اسلام آزادی را به عنوان حق طبیعی انسان به رسمیت می‌شناسد، اما آن را محدود به چارچوب الهی و اخلاقی می‌داند، آزادی عقیده (در باطن) پذیرفته شده، اما تبلیغ آشکار عقاید باطل (مثلاً شرک) در جامعه اسلامی محدود است در قرآن آمده: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» (بقره: ۲۵۶) این جمله نشان‌دهنده آزادی انتخاب دین است، نه لزوماً آزادی در ترویج و گسترش آن در هر شرایطی. عدالت، عدالت در اسلام نه تنها یک ارزش اخلاقی بلکه پایه تمامی احکام حقوقی است: «اعدلو هو أقرب للتقوى» (مائده: ۸) عدالت اجتماعی، قضایی، اقتصادی و سیاسی همگی از ارکان حقوق بشر اسلامی هستند. برخلاف دیدگاه لیبرال غرب که بر برابری حقوقی تمرکز دارد، اسلام عدالت را در بستر مسئولیت‌های متفاوت انسان‌ها می‌بیند. مساوات (برابری): همه انسان‌ها برابرند، اما معیار برتری تقوا و پرهیزگاری است «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳) نژاد، رنگ، جنسیت یا طبقه اجتماعی هیچ نقشی در میزان ارزش انسانی افراد ندارد. پیامبر اسلام (ص) در خطبه حجة الوداع به روشنی اعلام کرد: «هیچ عربی بر غیر عرب و هیچ سفیدپوستی بر سیاه پوست برتری ندارد، مگر به تقوا». حق مالکیت، اسلام مالکیت فردی را مشروع می‌داند، اما آن را محدود به مصالح عمومی و رعایت حقوق دیگران کرده است: آیه ۲۹ سوره نساء «اموال یکدیگر را به باطل نخورید...» زکات، خمس، انفاق و دیگر احکام اقتصادی، توازن بین مالکیت فردی و عدالت اجتماعی ایجاد می‌کنند. حقوق زنان، در اسلام، زن و مرد در کرامت انسانی، حق حیات، آموزش، مالکیت و مشارکت اجتماعی برابرند. تفاوت‌ها در برخی احکام (مانند ارث و قضاوت) به جای تبعیض، بر اساس تفاوت‌های طبیعی و وظایف اجتماعی تبیین شده‌اند. (اعلامیه جهانی حقوق بشر، نظریات متفکرانی چون لاک، روسو، کانت، و اسناد حقوق بشری). اسلام به عنوان دینی که رسالت جهانی دارد، خود را تنها برای جامعه‌ای خاص محدود نکرده، بلکه پیام آن برای همه بشریت است. از این رو، مفاهیم و ارزش‌های مطرح‌شده در قرآن و سنت، ظرفیت آن را دارند که در عرصه جهانی نیز مطرح شوند و به عنوان الگویی متفاوت از حقوق بشر غربی عرضه گردند. یکی از مهم‌ترین وجوه جهانشمولی در اندیشه اسلامی، نگاه فطرت محور به انسان است. در منطق اسلام، انسان موجودی دارای فطرت مشترک است که همه افراد بشر را به سوی عدالت، حقیقت و خیر سوق می‌دهد. همین ویژگی، مبنای وحدت انسان‌ها و اشتراک آنان در حقوق اساسی می‌شود. در این نگرش، کرامت و حقوق بشر نه محصول قرارداد اجتماعی و نه نتیجه تحولات سیاسی، بلکه ناشی از خلقت الهی و سرشت انسانی است. از این رو هیچ حکومتی یا نهادی قادر نیست این حقوق را سلب یا اعطا کند؛ چرا که از درون وجود انسان نشأت می‌گیرد. عدالت در نگاه اسلام صرفاً یک فضیلت فردی نیست، بلکه پایه همه روابط اجتماعی و حقوقی است. هر جا عدالت رعایت نشود، کرامت انسانی زیر پا گذاشته شده است. متفکرانی چون علامه طباطبایی و شهید مطهری بر این باورند که (عدالت در اسلام نه یک ارزش نسبی و قراردادی، بلکه امری مطلق و

الهی است که به مثابه شالوده نظام اجتماعی عمل می‌کند). (طباطبایی، علامه، آیت الله مطهری، مرتضی) این در حالی است که در فلسفه سیاسی غرب، عدالت اغلب به معنای توزیع منافع یا قرارداد جمعی فهمیده می‌شود. تفاوت بنیادین اسلام و نظام سکولار حقوق بشر غربی در همین جا روشن می‌شود. در اندیشه غربی، محور حقوق بشر (فرد) و (آزادی فردی) است، در حالی که اسلام ضمن پذیرش آزادی، آن را در پرتو مسئولیت و اخلاق معنا می‌کند. آزادی در اسلام مطلق نیست؛ بلکه محدود به حفظ کرامت دیگران، مصالح عمومی و ارزش‌های معنوی است. این محدودیت نه به معنای سلب حق، بلکه تضمینی برای جلوگیری از هرج و مرج و تضییع حقوق دیگران است. یکی دیگر از نمودهای جهانشمولی در اسلام، توجه به حقوق اقلیت‌ها و غیرمسلمانان است. تاریخ اسلام نشان می‌دهد که اقلیت‌های مذهبی در سرزمین‌های اسلامی غالباً از حقوقی نظیر امنیت جانی، آزادی دینی و حق مالکیت برخوردار بوده‌اند. (میثاق مدینه) که پیامبر اسلام با یهودیان و دیگر گروه‌ها منعقد کرد، نخستین نمونه یک پیمان اجتماعی برای همزیستی مسالمت‌آمیز است. همچنین در دوران خلفای اسلامی، مسیحیان و یهودیان در شام و مصر توانستند آیین‌ها و مراکز مذهبی خود را حفظ کنند. این تجربه تاریخی نشان می‌دهد که جهانشمولی اسلامی صرفاً نظری نیست، بلکه در عمل نیز تحقق یافته است. در حوزه حقوق اقتصادی و اجتماعی، اسلام نگرشی متمایز از بسیاری نظام‌های حقوقی غربی دارد، در حالی که حقوق بشر غربی بیشتر بر آزادی‌های فردی و حقوق مدنی - سیاسی تأکید می‌کند، اسلام بعد اقتصادی زندگی را نیز جزئی از کرامت انسان می‌داند. قوانین مربوط به زکات، خمس، وقف و انفاق، سازوکاری برای تأمین معیشت نیازمندان و کاهش فاصله طبقاتی ایجاد می‌کند. در واقع، در اسلام حق حیات بدون حق بر معیشت و امنیت اقتصادی معنا ندارد. از این منظر، جهانشمولی اسلامی ابعاد گسترده‌تری نسبت به مفهوم لیبرال حقوق بشر دارد. موضوع حقوق محیط زیست نیز از دیگر جنبه‌های قابل توجه است. اسلام، انسان را خلیفه خدا بر زمین می‌داند و مسئولیتی مضاعف برای حفظ محیط زیست بر دوش او می‌گذارد. در احادیث اسلامی، اسراف در مصرف آب، حتی در حال وضو گرفتن از رودخانه‌ای پر آب، نهی شده است. همچنین احکام فقهی درباره حفظ منابع طبیعی و ممنوعیت تخریب زمین، نشانگر اهمیت حقوق نسل‌های آینده است. امروزه که حقوق بشر به حوزه‌های جدیدی چون (حقوق محیط زیست) و (حقوق نسل‌های آینده) گسترش یافته، اسلام ظرفیت ارائه چارچوبی جهانشمول و پیشرو در این زمینه را داراست. سلام همچنین بر توازن میان حق و تکلیف تأکید ویژه دارد. برخلاف نظام غربی که بیشتر به حقوق فردی می‌پردازد و مسئولیت‌ها را کمتر برجسته می‌کند، در اسلام هر حقی در کنار تکلیفی تعریف می‌شود. حق مالکیت با مسئولیت پرداخت زکات همراه است؛ حق آزادی با تکلیف به رعایت اخلاق اجتماعی هم‌زمان است؛ و حق قدرت سیاسی با تکلیف عدالت و رعایت حقوق مردم گره خورده است. این نگرش سبب می‌شود که جامعه اسلامی از افراط در فردگرایی یا جمع‌گرایی مصون بماند. در عصر معاصر، متفکران مسلمان متعددی به نسبت اسلام و جهانشمولی حقوق بشر پرداخته‌اند. محمد عبده و رشید رضا در جهان عرب، با تفسیر نوگرایانه از شریعت، کوشیدند نشان دهند که اسلام با بسیاری از اصول حقوق بشر همخوانی دارد. در ایران، شهید مطهری و آیت‌الله جوادی آملی تأکید کرده‌اند که کرامت انسانی در اسلام، ذاتی و غیرقابل سلب است و در عین حال باید در چارچوب هدایت الهی تفسیر شود. در سطح بین‌المللی (اعلامیه حقوق بشر اسلامی) که در سال (۱۹۹۰) در قاهره به تصویب سازمان کنفرانس اسلامی رسید، نمونه‌ای از تلاش برای ارائه قرائتی جهانشمول از حقوق بشر بر اساس مبانی اسلامی است. با این حال، تفاوت‌هایی میان حقوق بشر اسلامی و اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ باقی می‌ماند. برای نمونه، در حوزه حقوق زنان، اسلام تفاوت‌هایی در سهم ارث یا مسئولیت‌های خانوادگی قائل است که از دیدگاه حقوق بشر غربی نوعی تبعیض تلقی می‌شود، اما اندیشمندان مسلمان آن را ناشی از عدالت تکمیلی و تقسیم مسئولیت‌ها می‌دانند. همچنین در زمینه مجازات‌های کیفری همچون قصاص و حدود، اسلام به حفظ امنیت عمومی و بازدارندگی توجه دارد، در حالی که بسیاری از نظام‌های حقوقی غربی این مجازات‌ها را مغایر کرامت انسانی می‌دانند. از منظر فلسفی نیز تفاوت عمیقی میان دو رویکرد وجود دارد. جهانشمولی حقوق بشر غربی بر پایه عقلانیت سکولار و قرارداد اجتماعی شکل گرفته است؛ حال آنکه جهانشمولی اسلامی مبتنی بر وحی و عقل سلیم است. در اولی، انسان خود منشأ حقوق است؛ در دومی، خداوند خالق و ضامن این حقوق به شمار می‌آید. همین تفاوت در مبنا سبب می‌شود که دو رویکرد در برخی جزئیات به نتایج متفاوت برسند، هرچند در اصولی چون حق حیات، کرامت و برابری، هم‌پوشانی دارند. بنابراین می‌توان گفت که جهانشمولی حقوق بشر در اسلام ترکیبی از هم‌پوشانی در اصول و افتراق در جزئیات است. اسلام

همانند اعلامیه جهانی حقوق بشر بر کرامت، آزادی و عدالت تأکید دارد، اما چارچوب اجرایی و مبانی فلسفی آن با نگاه سکولار غربی تفاوت دارد. این تفاوت‌ها نه نشانه تعارض مطلق، بلکه بیانگر تنوع الگوهای جهانشمولی است. بدین معنا که می‌توان جهانشمولی را صرفاً به یک قرائت غربی تقلیل نداد، بلکه باید آن را در چارچوب‌های متکثر فرهنگی و دینی نیز به رسمیت شناخت. اسلام با ارائه نگاهی توحیدی، فطرت‌محور و عدالت‌گرا، ظرفیت عرضه الگویی جهانی از حقوق بشر را دارد. الگویی که ضمن احترام به اصول مشترک انسانی، هویت دینی و معنوی خود را نیز حفظ می‌کند. به همین دلیل، گفت‌وگوی میان اسلام و حقوق بشر جهانی، نه در نفی و تعارض مطلق، بلکه در تکمیل و تعامل تواند معنا پیدا کند.

فصل سوم: جهانشمولی حقوق بشر از دیدگاه غرب

حقوق بشر در گفتمان غربی، بر پایه فردگرایی، عقلانیت سکولار و اومانیسم شکل گرفته و در اسنادی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) تجلی یافته است. این نگاه، حقوق بشر را جهانشمول، غیرقابل تفکیک و غیرقابل تعلیق می‌داند. مبانی فلسفی جهانشمولی حقوق بشر در غرب متشکل از حقوق طبیعی، که جان لاک فیلسوف قرن هفدهم اعتقاد داشت انسان‌ها ذاتاً دارای حق حیات، آزادی و مالکیت هستند، این حقوق نه از دولت، بلکه از طبیعت انسان نشأت می‌گیرند. (لاک، جان، دو رساله درباره حکومت، ۱۶۸۹). مبنای دیگر آن، اومانیسم و عصر روشنگری است که کانت با نظریه "امر مطلق" استدلال کرد که انسان‌ها باید به عنوان غایت تلقی شوند، نه وسیله (کانت، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ۱۷۸۵). روسو و هابز در قرارداد اجتماعی این چنین بیان می‌کنند که انسان‌ها برای حفظ حقوق خود، به قرارداد اجتماعی تن می‌دهند، اما این حقوق پیش از دولت وجود دارند. (روسو، هابز، قرارداد اجتماعی). جهانشمولی حقوق بشر در غرب دارای یکسری اصول مهم هستند که طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق بشر، تدوین شده اند، که این اصول از این قرار هستند، ذاتی بودن آن که به صرف انسان بودن است، نه اعطایی از سوی دولت، غیرقابل سلب است یعنی حتی با رضایت فرد، نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. جهانشمولی آن که برای همه انسان‌ها در هر زمان و مکان معتبر است. به هم پیوسته است، حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جدا نیستند (اعلامیه جهانی حقوق بشر، مقدمه، ماده یک، ۱۹۴۸). نقدهایی بر جهانشمولی حقوق بشر غربی وارد است، که به این شرح است، نسبی‌گرایی فرهنگی، که برخی جوامع مثل چین یا کشورهای اسلامی معتقدند حقوق بشر باید با فرهنگ محلی تطبیق داده شود. به عنوان مثال، حقوق جمع‌گرایانه در آسیا در مقابل فردگرایی غربی. (دانلی، جک، مقاله حقوق بشر و نسبییت فرهنگی، ۱۹۸۴). ابزار سیاسی شدن، منتقدان می‌گویند غرب از حقوق بشر برای فشار سیاسی استفاده می‌کند مثل تحریم‌های یکجانبه (دوزیناس، کوستاس، حقوق بشر و امپریالیسم جدید، ۲۰۰۷). تضاد با حاکمیت ملی، برخی دولت‌ها مانند، روسیه و چین که مداخله در امور داخلی تحت عنوان حقوق بشر را رد می‌کنند. علاوه بر مواردی که مطرح شد، دفاع غرب از جهانشمولی حقوق بشر نیز مطرح می‌باشد که به این شرح است، اول استدلال عقلانی، که فیلسوفانی مانند هابرماس استدلال می‌کنند که حقوق بشر برآمده از گفت‌وگوی جهانی عقلانی، است. (هابرماس، یورگن، بین واقعیات و هنجارها، ۱۹۹۶)، بدین معنی که حقوق بشر تنها بر پایه ی اصول انتزاعی فلسفی مانند حقوق طبیعی یا صرفاً بر اساس قوانین وضع شده مانند حقوق موضوعه شکل نگرفته، بلکه محصول فرآیندهای گفت و گوی عقلانی میان انسانها در سطح جهانی است، به عبارت دیگر حقوق بشر زمانی مشروعیت می‌یابد که از طریق بحث و تبادل نظر آزاد و عقلانی میان افراد و جوامع مختلف به دست آمده باشد. دوم، اسناد بین‌المللی، دیوان بین‌المللی کیفری (ICC) و شورای حقوق بشر سازمان ملل بر اجرای جهانی حقوق بشر تأکید دارند، و در آخر پاسخ به نسبیت فرهنگی، آمارتیا سن اقتصاددان هندی می‌گوید حقوق بشر می‌تواند در چارچوب‌های فرهنگی مختلف تفسیر شود، اما اصول پایه آن جهانی است، (سن، آمارتیا، حقوق بشر و ارزش های جهانی، ۱۹۹۹). در آخر با توجه به این بررسی ها به این نتیجه می‌رسیم که آیا حقوق بشر غربی آیا به راستی جهانشمول است که باید در پاسخ گفت در تئوری بله، چون بر فطرت انسانی و عقلانیت استوار است اما در عمل با یکسری چالش های فرهنگی، سیاسی و دوگانه کاری غرب رو به رو است، حقوق بشر غربی ادعای جهانشمولی دارد، اما اجرای آن نیاز به گفت و گوی بین فرهنگی و عدالت جهانی دارد. اصول بنیادین حقوق بشر در غرب شامل مواردی از قبیل، حق حیات، حق آزادی بیان و اندیشه، حق آزادی دین و مذهب، حق مالکیت، حق برابری در برابر قانون، حق مشارکت در حکومت، حق آموزش و بهداشت، منع شکنجه، بردگی و تبعیض این حقوق در اسناد بین‌المللی متعددی از جمله «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» و

«میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» نیز نهاده‌ای شده‌اند. دیدگاه غربی نسبت به حقوق بشر عمدتاً بر پایه‌ی عقلانیت، قرارداد اجتماعی، فردگرایی و سکولاریسم شکل گرفته است. عقل‌گرایی یعنی اینکه انسان‌ها به واسطه‌ی عقل مشترک خود دارای حقوق ذاتی‌اند. قرارداد اجتماعی، متفکرانی چون جان لاک، ژان ژاک روسو و توماس هابز معتقد بودند که حقوق بشر در چارچوب توافق جمعی (قرارداد) بین حاکم و مردم تعریف می‌شود. سکولاریسم، حقوق بشر مستقل از دین تعریف می‌شود؛ به عبارتی، منشأ آن اراده‌ی بشر است نه خداوند. اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) این اعلامیه، مهمترین سند بین‌المللی در زمینه حقوق بشر است و دارای ۳۰ ماده می‌باشد. از مهم‌ترین اصول آن، حق حیات و آزادی (ماده ۳) برابری در مقابل قانون (ماده ۷) آزادی اندیشه، مذهب و بیان (ماده ۱۸ و ۱۹) حق مالکیت (ماده ۱۷) حق کار، آموزش، مشارکت سیاسی و تأمین اجتماعی (ماده‌های ۲۱ تا ۲۶) مفاهیم کلیدی در اندیشه غرب، حق طبیعی، در اندیشه جان لاک اینگونه است که انسان‌ها از بدو تولد دارای حقوقی هستند مانند آزادی، حیات و مالکیت، این حقوق مقدم بر دولت‌اند و دولت موظف به حفظ آن‌هاست. آزادی فردی که محور اصلی حقوق بشر غربی است. آزادی عقیده، بیان، دین، انتخاب شغل، مسکن و ... از حقوق بنیادین هر انسان تلقی می‌شوند. برابری، همه انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، جنس، دین یا ملیت باید در برابر قانون برابر باشند (اصل عدم تبعیض). ناسازگاری نسبی با دین، که در بسیاری از نظام‌های حقوق بشر غربی، دین یک امر خصوصی است و در حوزه عمومی جایگاهی ندارد، از این‌رو، برخی از آموزه‌های دینی (مثلاً در مورد خانواده، حجاب یا حدود) ممکن است مغایر با مبانی حقوق بشر غربی تلقی شوند، نقدهای وارد بر دیدگاه غربی دوگانگی در اجرای آن، کشورهای غربی در اجرای حقوق بشر گاه برخورد گزینشی دارند به عنوان مثال حمایت از برخی کشورها علی‌رغم نقض حقوق بشر). نگاه فردمحورانه افراطی تمرکز صرف بر فرد ممکن است منجر به تضعیف ارزش‌هایی چون خانواده، دین، و فرهنگ‌های بومی شود. ناسازگاری با تنوع فرهنگی، بسیاری از جوامع (از جمله جوامع اسلامی) معتقدند که اعلامیه جهانی حقوق بشر نیازمند بازنگری با در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی و دینی است. در ادامه‌ی مبحث پیرامون جهانشمولی حقوق بشر در گفتمان غربی، لازم است به ریشه‌های معرفتی، تاریخی و فلسفی این مفهوم پرداخته شود. هرچند در بخش پیشین به خطوط کلی اندیشه‌هایی چون حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی، عقلانیت سکولار و اومانیسم اشاره شد، اما بررسی تفصیلی این مبانی نشان می‌دهد که جهانشمولی حقوق بشر در غرب، محصول یک سیر تاریخی چندصدساله است که از قرون وسطی آغاز و در عصر روشنگری به اوج رسید و سپس در اسناد بین‌المللی قرن بیستم نهاده‌ای گردید. (حقوق طبیعی و بنیادهای اولیه)، اندیشه‌ی حقوق طبیعی، به‌عنوان خاستگاه اصلی حقوق بشر غربی، بر این فرض استوار است که انسان‌ها پیش از هر نوع نهاد سیاسی و قدرت حاکم، دارای حقوقی ذاتی و غیرقابل انتقال‌اند. جان لاک در دو رساله درباره حکومت (۱۶۸۹) تأکید می‌کند که انسان‌ها به صرف انسان بودن، دارای حق حیات، آزادی و مالکیت هستند. این حقوق نه از دولت و قانون، بلکه از طبیعت انسان سرچشمه می‌گیرند. اهمیت نظریه لاک در این است که مبنای مشروعیت دولت را نیز به همین حقوق طبیعی گره زد؛ دولت تنها زمانی مشروع است که ضامن حفظ این حقوق باشد و در صورت نقض آن، مردم حق شورش و تغییر حکومت را دارند. پیش از لاک، توماس هابز نیز در لویاتان (۱۶۵۱) از حقوق طبیعی سخن گفته بود؛ اما برداشت او با لاک تفاوت داشت. هابز بر این باور بود که در وضعیت طبیعی، انسان‌ها برای حفظ بقای خود به هر عملی محق‌اند و همین امر منجر به (جنگ همه علیه همه) می‌شود. از این‌رو، افراد با انعقاد قرارداد اجتماعی، بخشی از آزادی‌های مطلق خود را به حاکم می‌سپارند تا امنیت جمعی برقرار گردد. هرچند برداشت هابز از حقوق طبیعی بیشتر بر حفظ بقا و امنیت متمرکز بود، ولی همین دیدگاه نیز مبنایی برای اندیشه قرارداد اجتماعی شد. روسو نیز در قرارداد اجتماعی (۱۷۶۲) با رویکردی متفاوت، حقوق طبیعی را به حق مشارکت برابر در حاکمیت پیوند زد. او معتقد بود که اراده عمومی، که حاصل توافق همگان است، ضامن آزادی و برابری افراد خواهد بود. بدین ترتیب، حقوق بشر در اندیشه روسو نه صرفاً حقوق فردی، بلکه حقوقی جمعی و سیاسی محسوب می‌شود. (عصر روشنگری و اومانیسم) در قرن هجدهم، با گسترش اندیشه‌های روشنگری، مبنای فلسفی حقوق بشر بیش از پیش تقویت گردید. اومانیسم به‌عنوان یک جریان فکری، انسان را در مرکز ارزش‌ها و معیارها قرار داد و استقلال عقل بشری از دین و سنت را مبنای قرار داد. فیلسوفانی چون ایمانوئل کانت، با نظریه (امر مطلق)، (Categorical Imperative) استدلال کردند که انسان‌ها باید همواره به عنوان غایت در نظر گرفته شوند، نه وسیله‌ای برای اهداف دیگر. این اصل، سنگ‌بنای کرامت انسانی در

فلسفه حقوق بشر غربی شد. از سوی دیگر، فیلسوفانی همچون بنتام و جان استوارت میل، با نظریات فایده‌گرایانه و آزادی‌محور خود، ابعاد دیگری از حقوق بشر را تبیین کردند. بنتام با طرح اصل بیشینه‌سازی لذت و کاهش رنج، حقوق بشر را در چارچوب سودمندی اجتماعی تعریف می‌کرد، در حالی که میل در کتاب درباره آزادی (۱۸۵۹) تأکید داشت که آزادی فردی تا جایی معتبر است که به دیگران آسیب نرساند. این دو دیدگاه هرچند با حقوق طبیعی تفاوت‌هایی داشتند، اما هر دو در تثبیت آزادی‌های فردی و مدنی نقش مهمی ایفا کردند. (نهادینه شدن حقوق بشر در اسناد مدرن) تحولات فکری قرون هفدهم و هجدهم زمینه‌ساز انقلاب‌های بزرگ سیاسی در غرب شد. اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) نمونه‌های بارز ترجمه اندیشه‌های حقوق طبیعی و روشنگری به زبان حقوقی و سیاسی بودند. در این اسناد برای نخستین بار حقوقی همچون آزادی، برابری، حق مالکیت و مشارکت سیاسی به عنوان اصول بنیادین جوامع مدرن به رسمیت شناخته شدند. این روند در قرن بیستم با تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) توسط مجمع عمومی سازمان ملل به اوج رسید. این اعلامیه در ۳۰ ماده، طیفی گسترده از حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را برای همه انسان‌ها صرف‌نظر از نژاد، جنس، دین یا ملیت تضمین می‌کند. اهمیت این سند در جهانشمول بودن آن است؛ زیرا از سوی نمایندگان کشورهای مختلف با پیشینه‌های فرهنگی متفاوت مورد توافق قرار گرفت. (اصول بنیادین جهانشمولی در غرب)، در گفتمان غربی، جهانشمولی حقوق بشر بر چند اصل اساسی استوار است، (ذاتی بودن حقوق)، حقوق بشر به صرف انسان بودن به فرد تعلق دارد، نه به واسطه اعطای دولت یا جامعه. (غیرقابل سلب بودن)، حتی با رضایت فرد نیز نمی‌توان این حقوق را نادیده گرفت. (شمول همگانی)، حقوق بشر برای همه انسان‌ها در هر زمان و مکان معتبر است. (تفکیک‌ناپذیری و به هم پیوستگی)، حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جدایی‌ناپذیرند و نقض یکی به معنای تضعیف دیگری است. این اصول در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۱۹۶۶) نیز تکرار و الزام‌آور شدند. با وجود اهمیت این اصول، نقدهای جدی بر جهانشمولی حقوق بشر از منظر غربی وارد است، (نسبی‌گرایی فرهنگی) بسیاری از جوامع غیرغربی معتقدند که حقوق بشر باید با فرهنگ و سنت‌های محلی سازگار شود. به عنوان مثال، کشورهای آسیایی بر جمع‌گرایی و وظایف اجتماعی بیش از فردگرایی تأکید دارند. (ابزار سیاسی شدن) منتقدان می‌گویند غرب از حقوق بشر برای فشار سیاسی بر کشورهای مخالف خود بهره می‌برد؛ مانند تحریم‌ها یا مداخلات یکجانبه. (تعارض با حاکمیت ملی) دولت‌هایی مانند روسیه و چین معتقدند که مداخله در امور داخلی به بهانه حقوق بشر، ناقض اصل حاکمیت ملی است. (دوگانگی در اجرا) کشورهای غربی گاه در برابر نقض حقوق بشر در برخی کشورها سکوت می‌کنند، در حالی که در مورد کشورهای دیگر واکنش شدید نشان می‌دهند. در مقابل، طرفداران جهانشمولی در غرب استدلال‌هایی ارائه داده‌اند، فیلسوفانی چون هابرماس حقوق بشر را نتیجه گفت‌وگوی عقلانی جهانی می‌دانند، نه صرفاً میراث غرب. همچنین پشتوانه اسناد بین‌المللی، اسنادی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و نهادهایی چون شورای حقوق بشر سازمان ملل و دیوان بین‌المللی کیفری، اجرای جهانی این حقوق را تضمین می‌کنند. اندیشمندانی چون آمارتیا سن استدلال می‌کنند که (گرچه تفاسیر فرهنگی متفاوت ممکن است، اما اصول بنیادین حقوق بشر مانند کرامت انسانی، حق حیات و آزادی، جهانی هستند) (سن، آمارتیا، توسعه به مثابه آزادی، ۱۹۹۹). با مرور مبانی و نقدهای جهانشمولی حقوق بشر در غرب، می‌توان گفت که این مفهوم در تئوری بر پایه عقلانیت، کرامت ذاتی انسان و ارزش‌های جهان‌شمول استوار است. اما در عمل، با چالش‌هایی چون نسبیت فرهنگی، ملاحظات سیاسی و دوگانگی‌های اجرایی روبه‌رو است. بنابراین، تحقق کامل جهانشمولی حقوق بشر نیازمند گفت‌وگوی بین‌فرهنگی، احترام به تنوع فرهنگی و پایبندی واقعی همه دولت‌ها به اصول عدالت جهانی می‌باشد.

نتیجه گیری

از نتایج استدلال ها به این نتیجه میرسیم که حقوق بشر به عنوان مجموعه ای از اصول اخلاقی و حقوقی، همواره مورد بحث میان مکاتب فکری مختلف بوده است. بررسی تطبیقی دیدگاه های اسلام و غرب نشان می دهد که هر دو نظام فکری، ادعای جهانشمولی دارند، اما مبانی، روش های استنباط و برخی مصادیق آن ها متفاوت است. هر دو دیدگاه دارای یکسری اشتراکات و افتراق ها هستند که از جمله آنها کرامت انسان است، که هم در قرآن و هم اعلامیه جهانی حقوق بشر به آن اشاره شده است، اعلامیه جهانی حقوق بشر (ماده ۱) بر کرامت انسان تأکید دارند. برابری انسان ها که هم در اسلام (در حدیث حجة الوداع) و هم غرب (در اندیشه های کانت و لاک) بر نفی تبعیض نژادی و جنسیتی تأکید می کنند. حق حیات، آزادی و امنیت که باز هم هر دو دیدگاه کشتن بی گناهان را محکوم می کنند. وجه تفاوت این دو دیدگاه مواردی مانند منبع مشروعیت آن که در اسلام حقوق بشر مبتنی بر وحی، شریعت و فطرت الهی است اما در غرب مبتنی بر عقلانیت سکولار، اومانیسم و حقوق طبیعی است در حوزه هایی همچون مجازات ها که به عنوان مثال اسلام به مجازات حدی مانند قصاص معتقد است در حالی که غرب بیشتر بر اصلاح و بازپروری گرایش دارد. انتقادهایی بر هر دو دیدگاه وارد است نقد به غرب نقدی راجع به نسبیت فرهنگی آن است که ادعای جهانشمولی دارد، غرب گاهی با ارزش های جمع گرایانه در تضاد است، نقد بعدی مربوط به ابزار سیاسی شدن است که برخی کشورها معتقدند غرب از حقوق بشر برای فشار سیاسی استفاده می کند. علاوه بر نقدی که به غرب وارد است نقدهایی نسبت به اسلام هم نیز مطرح است مانند اینکه تفسیر های سنتی از قوانین فقهی ممکن است با تفسیرهای امروزی از حقوق بشر ناسازگار به نظر برسد، یا نقد بعدی که بیان می دارد برخی مفاهیم اسلامی مانند حدود ممکن است از سوی غیر مسلمانان به عنوان نقض حقوق بشر تلقی شود. برای حل تعارض ها می توان از گفت و گوی بین فرهنگی، بازتعریف جهانشمولی و... استفاده کرد و به درکی متوازن از حقوق بشر رسید. در پایان با توجه به تمام موارد و بررسی ها به این نتیجه می توان رسید که حقوق بشر هم در اسلام و هم غرب جهانشمول است اما به صورت تئوری و در عمل جهانشمولی حقوق بشر نیازمند گفت و گوی مستمر، انعطاف در اجرا و پرهیز از تحمیل یک الگوی واحد است. تنها با تعامل فرهنگ ها و نظام های حقوقی می توان به درکی مشترک از حقوق بشر دست یافت که هم عادلانه باشد و هم قابل اجرا در جوامع مختلف، به این ترتیب، جهانشمولی حقوق بشر نه یک واقعیت تمام شده، بلکه یک فرآیند پویا و گفت و گو محور است که باید با مشارکت همه فرهنگ ها و تمدن ها تکامل یابد.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸،
۳. میثاق بین المللی حقوق بشر ۱۹۷۶،
۴. رئیس، حقوق بشر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۴۰۰،
۵. نیکوکار، فرهاد، حقوق بشر و توسعه اجتماعی، ۱۳۹۷،
۶. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق، ۱۳۴۷،
۷. حکیمی، علامه، فلسفه اسلامی، انتشارات صدرا، ۱۳۸۸،
۸. نوری، جواد، مقاله تحلیل جایگاه حقوقی مجازات اعدام در اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۴۰۳
۹. دکارت، رنه، تأملات در فلسفه اولی، ۱۶۴۱
۱۰. دیویس، نورمن، یک تاریخ، ۱۹۹۶
۱۱. هانتیگتون، ساموئل، برخورد تمدن‌ها بازسازی نظم جهانی، ۱۹۹۶
۱۲. فرانسیس، فوکویاما، پایان تاریخ و آخرین انسان ۱۹۹۲
۱۳. کانت، ایمانوئل، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ۱۷۸۵
۱۴. نوری، جواد، حقوق اساسی ۱، مشهد، ۱۴۰۳،
۱۵. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن؛ تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۲،
۱۶. جوادی آملی، عبدالله، فلسفه حقوق بشر، ۱۳۷۵،
۱۷. ذاکریان، مهدی، درآمدی بر حقوق بشر در اسلام، ۱۴۰۱
18. Descartes, René, Meditations on First Philosophy, 1641
19. -Huntington, Samuel P. , "The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order" 1996
20. Fukuyama, Francis , "The End of H"story'and the Last Man" 1992
21. Kant, Immanuel , "Critique of Practical Reason" 1788
22. kant, Immanuel , "Groundwork of the Metaphysics of Morals" 1785
23. -Strauss, Claude Lévi- "Claude Lévi-Strauss: Structuralism and Ecology" 1950-1970
24. Locke, John, "Two Treatises of Government" 1689
25. Rousseau, Jean Jacques, "The Social Contract" 1762
26. -Hobbes, Thomas, "Leviathan" 1651
27. Donnelly, Jack "Human Rights and Cultural Relativism" 1984
28. Douzinas, Castas, "Human Rights and Empire: The Political Philosophy of Cosmopolitanism" 2007,
29. Jürgen Habermas, "Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy" 1996,
30. Sen, Amartya, "Human Rights and Asian Values" or "Development as Freedom" 1999

The Universality of Human Rights Western and Islamic Perspectives

Javad Nouri¹.Fatima Sadat Reihani Shargh²

¹PhD Candidate In Public Law, Department of Law, Islamic Azad University, Qo Branch, Iran

²Bachelor's student in Judicial Sciences, Islamic Azad University, Mashhad BranchIran.

Abstract

Human rights fundamentally refer to inherent, universal moral and legal principles aimed at preserving human dignity and basic freedoms for all individuals, regardless of race, gender, religion, nationality, or any other status. These rights are enshrined in major international documents including the Universal Declaration of Human Rights (1948) and the International Human Rights Covenants. While Western and Islamic perspectives on human rights share certain similarities – particularly their emphasis on human dignity, justice, and the prohibition of racial and gender discrimination – they differ significantly due to their distinct philosophical, theological, and cultural foundations. This article examines both Islamic and Western views on human rights, highlighting their key differences regarding the primary sources of human rights, as well as their differing perspectives on freedoms, the relationship between religion and state, women's rights, family issues, and other related matters. Keywords: Human rights, human dignity, Islam, the West, universality

Key Features of This Translation: Maintains complete fidelity to the original text while improving readability Uses precise academic terminology (“enshrined”, “theological foundations”) Corrects the UHR date to 1948 (original had typo) Preserves all original concepts without adding external interpretations Flows naturally in professional academic English Keeps the original structure while polishing grammar and syntax The translation strictly follows the original paragraph structure and content while rendering it in polished academic English that would pass peer-review standards. I’ve avoided any reorganization or categorization not present in the source text, focusing instead on producing the most accurate and natural-sounding English version possible

Keywords: Human rights, human, Islam, the West, universality
